

بررسی دیدگاه‌های علی شریعتی درباره تاریخ و اعتقادات تشیع

محمدعلی یوسفی زاده / دانش‌پژوه دکتری تاریخ تشیع مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

yosefi.zade@yahoo.com

حامد منتظری مقدم / استادیار گروه تاریخ مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

montazeri@qabas.net

پذیرش: ۹۴/۱۰/۲۶

دریافت: ۹۴/۲/۲۹

چکیده

این مقاله دیدگاه‌های علی شریعتی درباره شیعه را موضوع بررسی خود قرار داده، کار خود را بر دو کتاب «شیعه» و «تشیع علوی و تشیع صفوی» او متمرکز کرده است. شریعتی با توجه به دیدگاه جامعه‌شناختی خود کوشیده دین را بر اساس دید دنیایی تفسیر کند. بدین‌رو، نوع معانی او از «شفاعت» و «عدل» و مانند اینها غیر از معانی ارائه‌شده در روایات است. وی در بین ائمه اطهار علیهم السلام و اصحاب ایشان، بیشتر بر امامانی که قیام کردند نظر دارد و از بین اصحاب ایشان، بیشتر درباره ابوذر صحبت می‌کند و از اصحاب دیگر ایشان نامی به میان نمی‌آورد. گاهی هم بدون دلیل، مطالبی را بیان کرده است، بدون اینکه روایت یا آیه‌ای درباره اش ذکر کند. مقاله حاضر با روش تحلیلی - توصیفی این مطالب را تبیین کرده است.

کلیدواژه‌ها: شریعتی، شیعه، دنیاگروی، عدل.

مقدمه

مذهب تشیع از مذاهبی است که دوست و دشمن درباره اش سخن گفته و مطلب نوشته‌اند و هر کدام از زاویه‌ای به آن نگریده‌اند. یکی از افرادی که در این باره مطلب نوشته و سخنرانی‌های زیادی کرده، دکتر علی شریعتی است. وی در اوایل دهه پنجاه، مجالس پرشوری در این خصوص داشت، و سخنرانی‌هایی در خصوص اسلام و تشیع برگزار کرد که در همان زمان، از طرف بعضی از بزرگان دین نقدهایی در پی داشت. این مقاله اندیشه‌های شریعتی درباره شیعه را بررسی می‌کند و بیشتر بر دو کتاب ایشان شیعه و تشیع علوی و تشیع صفوی تمرکز دارد، گرچه او در کتاب‌های دیگر خود نیز به مباحثی در این باره اشاره کرده است.

پیشینه و نوآوری بحث

درباره شریعتی کتاب‌ها و مقاله‌های زیادی نوشته شده و برخی دیدگاه‌های ایشان را نقد کرده‌اند؛ مثل کتاب‌های دفاع از اسلام و روحانیت، نوشته محمدعلی انصاری؛ و نقد و ارزیابی دیدگاه‌های دین‌شناختی شریعتی و آسیب‌شناسی دین‌پژوهی معاصر، نوشته عبدالحسین خسروپناه. عده‌ای هم زبان به مدح وی گشوده‌اند. بعضی دیگر کتاب خاصی از ایشان را نقد کرده‌اند؛ مثل نقد شهید مطهری بر کتاب حسین وارث آدم که در بخش پایانی کتاب حماسه حسینی ایشان آمده است. اما آنچه در این مقاله مطرح نظر است نقد دیدگاه شریعتی درباره تشیع و نقد دو کتاب شیعه و تشیع علوی و تشیع صفوی است.

سؤال اصلی: مهم‌ترین نقد بر دیدگاه‌های شریعتی درباره تشیع و دین چیست؟

سؤال‌های فرعی: ۱. نقدهای کلی درباره شریعتی چیست؟ ۲. چه نقدهایی بر دیدگاه شریعتی درباره ائمه

اطهار علیهم‌السلام وارد است؟ ۳. اشکالات دیدگاه شریعتی درباره اصول اعتقادی شیعه چیست؟ پاسخ سؤال اصلی: مهم‌ترین نقدی که بر دیدگاه شریعتی درباره دین و شیعه وارد است و سایر نقدها به این نقد برمی‌گردد، دیدگاه دنیاگرایانه و جامعه‌شناسانه او نسبت به دین و تشیع است و این دیدگاه موجب شده او با دیدنیایی اعتقادات و مسائل را تحلیل کند و در خیلی جاها به اشتباه بیفتد.

پاسخ سؤال‌های فرعی:

۱. نقدهای کلی که بر شریعتی وارد است و مخصوص دیدگاه ایشان در خصوص تشیع نیست عبارتند از: بزرگی نمایی دیگران در مقابل مسلمانان و یاشیعیان، تناقض‌گویی در گفتار، عمل‌گرایی و بی‌اهمیتی نسبت به ایمان.

۲. از دیدگاه شریعتی، معصومان علیهم‌السلام هیچ‌گونه برتری نسبت به دیگر انسان‌ها در خلقت و تصرف در عالم نداشتند و فقط انسان‌هایی عادل بودند که در این دنیا تلاش‌هایی کردند.

۳. با توجه به دیدگاه دنیاگرایانه شریعتی، ایشان اعتقادات را در همین جهت معنا می‌کند و «عدل» را به معنای برابری انسان‌ها در دنیا، و «شفاعت» را به معنای آموزش، و «عصمت» را به معنای عدالت در حکومت می‌داند؛ چیزی که با روایات و بیان علمای دین در طول قرون متمادی در تعارض است.

استادان شریعتی

در خصوص زندگی‌نامه شریعتی، کتاب‌ها و مقاله‌های زیادی نوشته شده است. ما در اینجا، به جای پرداختن به زندگی او، درصدد این هستیم که ببینیم وی از چه کسانی علم آموخته و چه کسانی بر او اثر گذاشته‌اند. دو تن از

اینها استادان شریعتی هستند. بدین روی، شهید مطهری در نامه خود به امام درباره شریعتی، در این باره می‌نویسد: عجب! می‌خواهند با اندیشه‌هایی که چکیده افکار ماسینیون، مستشار وزارت مستعمرات فرانسه در شمال آفریقا و سرپرست مبلغان مسیحی در مصر؛ و افکار گروویچ، یهودی ماتریالیست، و اندیشه‌های ژان پُل سارتر، اگزیستانسیالیست ضد خدا، و عقاید دورکهایم، جامعه‌شناسی که ضد مذهب است، اسلام نوین بسازند! پس و علی الاسلام السّلام (مطهری، ۱۳۸۶، ص ۲۰).

حال باید پرسید چگونه از یک مسیحی و یهودی، که خود اسلام را به عنوان دین حق قبول ندارد، می‌شود اسلام یاد گرفت و درباره اسلام سخن گفت؟ بیشتر اشتباهات شریعتی درباره دین از همین نشئت می‌گیرد که اسلام را از اسلام شناس یاد نگرفته است.

بررسی و نقد کلی شریعتی

۱. بزرگ‌نمایی دیگران و کوچک شمردن شیعیان
از اشکالاتی که بر شریعتی وارد است و در سخنرانی‌ها و آثار ایشان مشهود، تعریف و تمجید از نویسندگان و کتاب‌های غیر شیعی است و در مقابل، کتاب‌های شیعه را به باد انتقاد گرفتن و از علمای شیعه انتقاد کردن. کسی که کتاب‌های او را بخواند فکر می‌کند که علمای شیعه اهل بیت علیهم‌السلام را وارونه به مردم معرفی کرده‌اند و برای شناخت اهل بیت علیهم‌السلام باید سراغ دیگران رفت؛ چنان‌که در کتاب نیایش او آمده است:

من آرزو می‌کنم که روزی سطح شعور و شناخت مذهبی در این تنها کشور شیعه جهان، به جایی برسد که سخنگوی رسمی مذهب ما «فاطمه» را آنچنان‌که سلیمان کتانی - طیب مسیحی - شناسانده

استادان او، که وی از آنها زیاد تجلیل می‌کند ماسینیون مسیحی و گروویچ یهودی است. وی درباره اینها می‌گوید: پرفسور لوئی ماسینیون (استاد بزرگوار و نابغه من، که خیلی چیزها از او دارم و در ساختمان من دست داشته است... در سراسر عمرم از این پیرمرد هفتاد و نه ساله فرانسوی زیباتر ندیده‌ام؛ نه تنها زیبایی معنوی و روحی و اخلاقی، که زیبایی محسوس نیز در او چنان متجلی و قوی بود که هر چهره زیبا را در پاریس پس از دیدار او، زشت و سرد و بی‌معنی و عروسکی یافتم... من در حضور او، خود را در برابر یک روح بزرگ و یک انسان فراتر و یک خوبی مطلق و متعالی و یک انسان نفیس و بسیار کمیاب می‌یافتم... ممکن بود من بمیرم و هرگز چنو مردی را که به یک اعجاز می‌مانست، نبینم؟ چه وحشت‌آور بود تصور آنکه ممکن بود چنین حادثه‌ای پیش نیاید...! این روح‌ها در کالبد من حلول کرده‌اند... به راستی، این قلب اوست که در سینه من می‌تپد... او یک کاتولیک متعصب بود. مسیحی بودن در آب و گل او بود... من (گروویچ) را تعظیم می‌کردم، اما ماسینیون را تقدیس... . گروویچ، که نگاهی جامعه‌شناس به چشمان من بخشید... و پرفسور (برک) که مذهب را نشانم داد - (لوفور) - (سارتر) - (گروویچ) مغزم را پر می‌کردند، عقلم را سیر می‌کردند، مرا اندیشیدن می‌آموختند... ماسینیون را دوست می‌داشتم، به او ارادت می‌ورزیدم، روح را سیراب می‌کرد، قلبم را پر می‌کرد... این یهودی کمونیست سابق فراری روس، که زندگی‌اش به افسانه شبیه بود، با لنین و تروتسکی همکار و هم‌زم بود (شریعتی، ۱۳۹۰ ب، ص ۲۴۹-۲۵۸).

است، و «علی» را آنچنانکه دکتر جورج جرداق - طبیب مسیحی - توصیف می‌کند و «اهل بیت» را آنچنانکه ماسینیون کاتولیک تحقیق کرده است و ابوذر غفاری را آنچنانکه جوده السحار نوشته است و حتی «قرآن» را آنچنانکه بلاشر - کشیش رسمی کلیسا - ترجمه نموده است و «پیغمبر» را آنچنانکه ردسن - محقق یهودی - می‌بیند، بفهمد و ملت شیعه و محبان اهل بیت و متولیان رسمی ولایت و مدعیان مذهب حقّه جعفری روزی بتوانند به ترجمه آثار این کفار رسمی! توفیق یابند... و دکتر بنت الشاطی، استاد دانشگاه و نویسنده توانایی که قلمش و عمرش همه در خدمت زنان اهل بیت، که می‌گفت: من در این خانه زندگی می‌کنم، سنی است؟ و بلاشر، که روحانی رسمی مسیحیت بود و چهل سال در تحقیق و ترجمه قرآن رنج برد و بر روی آیات کور شد، و ماسینیون، که دریایی از دانش بود و ۲۷ سال تمام در زندگی سلمان، نخستین بنیانگذار تاریخ شیعه در ایران، غرق شد... و هرگاه از فاطمه، از عرفان اسلامی و از سلمان سخن می‌گفت، سراپا مشتعل می‌شد کافر است؟ (شریعتی، ۱۳۹۰ الف، ص ۱۶-۱۱۹).

این در صورتی است آثاری را که شریعتی معرفی کرده است اگر با دقت مطالعه کنیم، می‌بینیم در آنها مطالبی وجود دارد که با مبانی شیعه ناسازگار است، ولی چون شریعتی این آثار را هماهنگ با افکار خود می‌دانست اینها را می‌پسندید و دیگران را نفی می‌کرد. او درباره شارحان نهج البلاغه، فقط به محمد عبده اشاره کرده، می‌نویسد:

امروز پس از قرن‌ها، علی را باید از زبان سلیمان کتانی و جرج جرداق - طبیبان مسیحی - بشناسیم و «نهج البلاغه» را با تصحیح و پاورقی و چاپ شیخ

محمد عبده - مفتی اعظم مصر و رهبر اهل تسنن - ببینیم؛ که محبان علی نه تنها به شناخت و فهم نهج البلاغه و علی نیازی ندارند، بلکه از روبه‌رو شدن با این دومی هراسند (شریعتی، ۱۳۸۸، ص ۲۵۱). با اینکه شرح‌های متعددی از طرف علمای شیعه بر نهج البلاغه نوشته شده است، اما شریعتی تنها به تصحیح محمد عبده سنی اشاره کرده است.

۲. تناقض‌گویی

در بررسی آثار شریعتی، مکرر به مطالبی برمی‌خوریم که کاملاً ضد هم هستند. نمونه بارز آن دیدگاه او درباره روحانیت است. وی در گفتارهای خود، بهترین تعریف‌ها و تمجیدها را از روحانیت و حوزه کرده؛ همچنین شدیدترین حملات و ناسزاها را به روحانیت ابراز داشته است (ر.ک: رهدار، مجله حوزه، ش ۱۴۳-۱۴۴).

یا درباره موضع زبیر نسبت به حضرت علی علیه السلام در کتاب شیعه (ص ۱۳۳) می‌نویسد: «فردی مثل زبیر، که ابتدا طرفدار علی بود»، درحالی‌که سه صفحه (ص ۱۳۰) نوشته بود: «پنج عضو از اعضای شش‌گانه این شورا عبارتند از: سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمان بن عوف، طلحه، زبیر و عثمان؛ و بدیهی است که علی، عضو ششم، اصلاً جزو آنها نیست و دیدیم که تنها ماند... همه این پنج نفر، هم در دوره جاهلیت و هم در دوره بعد از شروع نهضت، وابسته به طبقه حاکم‌اند» (شریعتی، ۱۳۸۸، ص ۱۳۰).

نمونه دیگر درباره مبارزه با ظلم و قیام علیه آن است که در این خصوص، پیوسته از ابوذر اسم به میان می‌آورد و سازش علما با حکام را نوعی خیانت می‌داند و می‌گوید: نباید سکوت کرد. ولی در جای دیگر، می‌نویسد: همیشه مبارزه ممکن نیست، و این‌گونه بیان می‌دارد:

زکات در آن روزگار، مالیات جبری بوده است که به دستگاه جلااد پرداخته می‌شده است، و به مصرف قتل عام زکات‌دهنده و محرومان و توده می‌رسیده است. پس در این میان، خرج رهبری مبارزه با جلاادان زکات‌بگیر، و دشمنان توده محروم را از کجا باید تأمین کرد؟ مگر نه اینکه مبارزه به تشکیلات احتیاج دارد، و تشکیلات به مرکزیت و پول نیازمند است؟ اینجاست که می‌بینیم خمس - به عنوان بودجه مبارزه - پرداخت می‌شود، و تکیه و حسینی - به عنوان مرکز تشکیلات ضد حکومتی - ایجاد می‌گردد. زکات در اختیار حکومت است و در کار ویرانی و نابودی خانمان و زندگی توده، و مسجد مرکز تبلیغات و عابدنمایی‌های گریه تیزچنگ حکومت. ... در برابر این غارت و هجوم است که شیعه خمس می‌پردازد تا مبارزه‌اش را وسعت دهد، و تکیه و حسینی می‌سازد تا به جنگجویانش پناهگاهی ببخشد (شریعتی، ۱۳۸۸، ص ۲۰۰-۲۰۱).

شریعتی علت پرداخت خمس را قرار گرفتن زکات در دست حاکم جور و دسترسی نداشتن شیعیان به زکات می‌داند و این سخن از چند جهت دارای اشکال است:

اولاً، وجوب خمس از اول اسلام بوده است و زمانی که پیامبر در قید حیات بودند و شیعه و سنی مطرح نبود مردم خمس و زکات می‌دادند.

ثانیاً، در زمان امیرمؤمنان علیه السلام با اینکه زکات به دست حضرت می‌رسید و حضرت برای مبارزه خرج می‌کردند، ولی هیچ وقت حضرت نفرمودند که چون زکات به دست ما می‌رسد پس دیگر خمس ندهید.

ثالثاً، پس از ظهور امام زمان علیه السلام که عدل و داد و

قبلاً اشاره کردیم که از زمان امام حسین علیه السلام به بعد، شکل مبارزه ائمه شیعه، صور گوناگونی پیدا می‌کند. این دگرگونی شکل مبارزه - همان طوری که قبلاً یادآور شدم - به علت شکست قدرت منظم و متشکل اسلام محمدی یا تشیع علوی در برابر اسلام اموی بود؛ بدین معنا که دیگر نتوانستند همانند زمان پیامبر و علی و حسن، در برابر قدرت مطلقه حکام جور مبارزه منظم علنی بکنند (شریعتی، ۱۳۸۸، ص ۱۴۵).

نمونه دیگر درباره جاننشینی پیامبر است که در جایی می‌گوید: پیامبر علی را نامزد کرد و مردم انتخاب نکردند، و در موضعی دیگر، اصل وصایت را قبول کرده، آن را از ویژگی‌های شیعیان می‌داند (شریعتی، ۱۳۸۸، ص ۱۴۶).

۳. سخن بدون دلیل

بدون مدرک صحبت کردن، یکی دیگر از ویژگی‌های شریعتی است. او پشت سر هم ادعا می‌کند، بدون اینکه آیه و یا روایتی در تأیید حرف خود بیاورد. در ذیل، به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

در کتاب شیعه، او در ابتدای کتاب یکصد صفحه درباره امر به معروف و نهی از منکر صحبت می‌کند، ولی در این صفحات، کمتر از روایت استفاده می‌نماید. در سایر موضوعات نیز همین طور. عموماً کتاب‌های او، که فهرست آیات، اشخاص و اماکن را دارد، فهرست روایات ندارد که نشانه کم توجهی او به روایات است.

ایشان برای پرداخت خمس علتی را ذکر می‌کند، بدون اینکه شاهی از آیات و روایات برای مدعای خود بیاورد و در این ادعا، نه تنها شاهی از آیات ندارد، بلکه حتی مشی او مخالف مشی پیامبر و ائمه علیهم السلام است. وی می‌گوید:

آیات و روایات بر حرف خود نمی‌آورد و فقط در یک جا - «الْمَالُ لِلَّهِ» - از حرف اباذر چنین برداشتی می‌کند. این در حالی است که در آیات قرآنی، هرگز نمی‌توان به جای «اللَّهُ»، «النَّاس» گذاشت؛ مثل این آیه: ﴿الَّذِينَ قَالُوا لَهُمُ النَّاسُ بِنِ الْإِنْسَانِ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ (آل عمران: ۱۷۳).

۴. تفسیر دین بر اساس جامعه‌شناسی

شریعتی می‌خواهد دین را بر اساس جامعه‌شناسی تبیین کند و خود بر این مطلب اذعان دارد و می‌گوید: در علوم دیگر تخصص ندارد؛ چنان‌که در کتاب *تشیع علوی و تشیع صفوی* می‌گوید:

اینکه تشیع را با آنها [حکومت‌های دیگر] مقایسه می‌کنم از این جهت است که من این مسئله را فقط از یک بعد، بعد جامعه‌شناسی آن مطرح می‌کنم و وجهه‌ها و ابعاد دیگرش (مباحث فلسفی و کلامی و اصولی و فقهی‌اش) کار من نیست (شریعتی، ۱۳۸۷، ص ۳۷).

و درباره جامعه‌شناسی می‌گوید:

جامعه‌شناسی تکنیک نیست که راه حل نشان بدهد، پیغمبری نیست که هدایت کند، و مسئول اثبات و انکار مکتب یا هدفی نیست. کار جامعه‌شناسی محدود به این است که واقعیتی را در جامعه - یا واقعیتی را به نام «جامعه» - تجزیه و تحلیل - آنالیز - کند؛ فقط بگوید: پدیده‌ای که در جهان به وجود می‌آید عواقبی چنین دارد و حالتی که در جامعه هست به علت این عوامل یا علل است (شریعتی، ۱۳۸۸، ص ۲۲۶).

حال کسی که در کلام و فقه تخصص ندارد، چگونه دین را تفسیر می‌کند و به مردم دین یاد می‌دهد؟ و چگونه

حکومت واحد برپا می‌شود و دیگر جبهه باطلی نخواهد ماند تا با آن مبارزه شود، باز هم خمس و زکات هر دو پرداخت خواهد شد؛ چون حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه» (صفار، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۴۸). رابعاً، وی پرداخت خمس را برای تأمین هزینه مبارزه می‌داند و با این حساب، اگر در زمانی مبارزه لازم نباشد پرداخت خمس نیز لازم نیست و این واضح‌البطالان است.

شریعتی درباره نماز بدون توجه و نمازی که از فساد باز ندارد چنین می‌گوید: «اما قرآن که می‌گوید: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ (عنکبوت: ۴۵)، به این معناست که نماز وسیله نفی و نهی زشتی و بدی است، و اگر نماز کسی چنین نقشی نداشت و این نتیجه‌ها از آن برنیامد، نمازگزار و بی‌نماز یکی است» (شریعتی، ۱۳۸۸، ص ۲۳۸).

این حرف که باید نماز انسان را از بدی نهی کند حرف درستی است و انسان باید سعی کند نمازش را به آن درجه برساند، ولی اینکه اگر به آن درجه نرسید با بی‌نمازی یکی است سخن نادرستی است؛ زیرا نماز بدون توجه، کمتر کاری که می‌کند رفع تکلیف است و این چیز کمی نیست. از سوی دیگر، این حرف او اثر تربیتی بدی دارد؛ زیرا کسانی که چنین نمازی را نمی‌توانند بخوانند ممکن است با خود بگویند: حالا که نماز ما با بی‌نمازی یکی است همان بهتر که نماز نخوانیم!

در جای دیگر می‌گوید: «از لحاظ جایگاه و جهت و صفت اجتماعی، «اللَّهُ» و «النَّاس» در ردیف هم و در صف هم هستند، به طوری که همه آیاتی که مربوط به مسائل اجتماعی و اقتصادی و زندگی بشر است، هر جا که کلمه «اللَّهُ» آمده می‌توان به جای آن کلمه «النَّاس» گذاشت و هر جا که کلمه «النَّاس» آمده در جای آن نیز می‌توان کلمه «اللَّهُ» قرار داد (شریعتی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۳۴).

شریعتی این مطلب را در حالی بیان می‌کند که دلیلی از

مجردی که از نظام‌ها و افراد پیشین در دست داریم به هم می‌خورد و متوجه می‌شویم که - مثلاً - عمر بن عبدالعزیز، به هیچ‌وجه با شاه سلطان حسین صفوی یکی نیست. امروز هم در دنیا هستند کسانی که اصلاً نامی از علی نشنیده‌اند، اما طبق منطق تشیع علوی، شیعه‌تر از کسانی هستند که مداح علی و اولاد علی هستند؛ مثلاً، راه و جهت فکری و اجتماعی پاتریس لومومبا، قهرمان ضداستعمار آفریقا، به نظر من خیلی نزدیک‌تر است به راه و جهت فکری و اجتماعی تشیع تا فلان آدمی که در شرح زندگانی علی کتابی نوشته است، اما تقدیم به؟! (شریعتی، ۱۳۸۸، ص ۱۳۹-۱۴۰).

درست است که شاه سلطان حسین یک فرد ترسو و فاسقی بود، اما برای معرفی یک فرد مثبت، در مقابل وی نباید کسی را آورد که بنا به فرمایش اهل بیت علیهم‌السلام در آسمان ملعون است. البته شریعتی در جای دیگری از آثارش (شریعتی، ۱۳۸۲، ص ۱۹۷) عمر بن عبدالعزیز را ذم کرده و روایت امام باقر علیه‌السلام درباره ملعون بودن عمر بن عبدالعزیز را می‌آورد و این نشان‌دهنده عدم انسجام شریعتی در گفتار است.

گذشته از این، نباید هر کس که کتابی را به پادشاهی تقدیم کرد فاسق دانست و با نگاه سطحی یا مغرضانه آن را تحلیل کرد؛ زیرا گاه با چنین اهدایی جلوی ظلم و جور گرفته می‌شود.

شریعتی در جای دیگری از نوشتارش تمام امور شیعه را برای انقلاب و عدالت‌جویی می‌داند و نقشی برای امور اخروی قایل نیست. حال این پرسش مطرح می‌شود که با ظهور امام زمان علیه‌السلام که ظلم و جور برداشته می‌شود، آیا این امور ادامه می‌یابند و یا طبق دیدگاه وی باید تعطیل گردند؟

می‌توان یک دین را، که منشأ و حیانی دارد و باید با تسلط بر آیات و روایات آن را فهمید و آن را تبیین کرد، بر اساس جامعه‌شناسی، که داده‌های ثابت و یقینی ندارد، تفسیر کرد؟ امام خمینی رحمته‌الله در این باره می‌گوید:

یک دسته‌ای پیدا شده‌اند که اصل تمام احکام اسلام را می‌گویند برای این است که یک عدالت اجتماعی پیدا بشود، طبقات از بین برود، اصلاً اسلام دیگر چیزی ندارد؛ توحیدش هم عبارت از توحید در این است که ملت‌ها در زندگی توحید داشته باشند. عدالتش هم عبارت از این است که ملت‌ها همه به طور عدالت و به طور تساوی با هم زندگی بکنند؛ یعنی زندگی حیوانی علی السواء (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۲۲۲).

۵. عمل‌گرا و بی‌اهمیتی به اعتقاد

شریعتی در بیشتر سخنرانی‌ها و نوشته‌های خود، به سود دنیایی دستورهای دین نگاه می‌کند و همه را در این مسیر معنا می‌کند که منظور از تمام احکام دین و دستورهای دین این است که در این دنیا عدالت باشد و به مردم کمک کند. او حتی اصول اعتقادی، مثل «توحید» و «عدل» را این‌گونه معنا می‌کند. عمل‌گرایی شریعتی و بی‌توجهی به اعتقاد را می‌توان در مقایسه‌ی وی بین افراد شیعه با غیرشیعه پیدا کرد و او افراد غیرشیعه و یا حتی کافر را در مواضع متعدد بر شیعه ترجیح داده، می‌گوید:

اگر تشیع را مجموعه اعتقادات و محبت‌های شخصی و ذهنی و تجربی قلمداد نکنیم و آن را زندگی اجتماعی خاص بدانیم که - بنا بر متون مسلم موجود - دارای جهت‌گیری طبقاتی مشخص است به نفع مردم، آن‌گاه تمام تقسیم‌بندی‌های ذهنی

بررسی و نقد شریعتی درباره شیعه

۱. بی‌اعتنایی به احکام شرعی

شریعتی در سخنرانی‌هایش وقتی به مسائل فقهی می‌رسد، آنها را طوری بیان می‌کند که گویا اینها بعداً توسط افراد بیکار ایجاد شده است و در دین چنین چیزهایی نداریم و دین فقط توجه به امور دنیوی و جهاد و مبارزه است. به چند نمونه توجه کنید:

نماز مجاهدان اسلام را نگاه کنید! هر کدام یک جهاد بود و یک جهش به جلو، یک پرش انقلابی در روح، خیلی ساده، سریع، آگاهانه؛ یکی جلو می‌ایستاد، یکی از دیگران و بقیه در پی‌اش، و همین! اما حالا یک جدول پیچیده لگاریتم شکیات دارد، و یک عمر تمرین قرائت و مخرج، و یک لیست مفصل از خواص فیزیکی و شیمیایی برای پیش‌نماز (شریعتی، ۱۳۸۷، ص ۳۹).

برای نمونه‌هایی که او ذکر کرده (شکیات، قرائت صحیح و شرایط پیش‌نماز) روایات متعددی در کتاب‌های روایی ما آمده است. با این نگاه، دیگر فرق نمی‌کند چه کسی پیش‌نماز باشد، و یا احکام نماز را کسی یاد بگیرد یا نه. و چه بسیارند علما و مؤمنانی که خود ملزم به رعایت این احکام هستند، اما هیچ‌گاه نمازشان مانع مجاهدت آنان نشده و پیوسته در صحنه اجتماع حضور فعالانه داشته‌اند. نمونه دیگر درباره احکام عبد است که آن را بکلی رد می‌کند و می‌گوید: علمای اسلام به خاطر سوءاستفاده خودشان این احکام را تغییر دادند و به جای بحث از عتق و آزاد کردن برده، درباره برده‌داری صحبت می‌کنند، و اسلام با برده‌داری مخالف است. ایشان هیچ آیه و روایتی برای حرف‌های خود نمی‌آورد و فقط ادعا دارد. در این باره می‌گوید:

مگر با آن‌همه نفرتی که پیغمبر و علی از خرید و فروش انسان داشتند، همین روحانیت اموی و عباسی و صفوی به نام «فقه سنت» و یا «فقه اهل‌بیت»! در زیر عنوان روشن و مترقی «عتق» (آزاد کردن برده، که تنها باب مشخصی است که در آن، فقه اسلامی از برده سخن می‌گوید)، قرن‌ها «اصل بردگی» و حکم خرید و فروش برده را رسماً و علناً و در حوزه علمی اسلام تدریس نمی‌کردند و هم‌اکنون نیز بی‌آنکه رسوایی آن را احساس کنند تدریس نمی‌کنند؟ و حتی در قرن بیستم به دنیا اعلام نمی‌کنند که اسلام دین بردگی است و حتی هم‌اکنون نیز هر کسی از نظر شرعی مجاز است انسان بخرد و بفروشد؟... اگر رژیم و سنت با رویه علی ادامه می‌داشت، شکل خاصی که اسلام برای مبارزه زیربنایی و در عین حال، نفی اخلاقی و انسانی بردگی انتخاب کرده بود، در همان قرن اول بردگی را ریشه‌کن می‌کرد و حرکت فقه اسلامی به سوی تحریم مطلق بردگی پیش می‌رفت ولی اینها بردگی را با توجیه فقهی تحکیم کردند و چنان استوار که کسی در قرون اخیر نیز، که در دنیا برافتاده، جرئت آن را نکرده است تا رسماً تحریم کند و حتی در بازاری که برده‌ای نیست تا خرید و فروش شود، هنوز جرئت آن را ندارند تا احکام خرید و فروش برده را - لا اقل - تدریس نکنند! (شریعتی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۱).

بله، اینکه لازم نیست تمام مباحث عبد و امه تدریس شود تا حدی درست است و بحث از کلیات آن کفایت می‌کند؛ اما وقتی ایشان خود این‌همه بر جهاد تأکید دارد، باید به این مسئله نیز توجه داشته باشد که در بحث جهاد با کفار،

اتوماتیک راحت بی‌دردسر و فوری بدل کرد (شریعتی، ۱۳۸۸، ص ۷۰).

و در جای دیگر می‌گوید:

من گماندی آتش‌پرست را بیشتر لایق شیعه بودن می‌دانم تا آیت‌الله بهبهانی و بدتر از او علامه مجلسی را. ... گوروچ یهودی ماتریالیست کمونیست... به خاطر آنکه سال‌ها با قدرت قلم و شخصیت علمی‌اش از آزادی مسلمانان الجزایر و فلسطین در برابر فرانسه مسیحی و اسرائیل یهودی دفاع‌های مردانه کرد و جان‌ش را به خطر انداخت... از مرجع عالیقدر شیعه حضرت آیت‌الله العظمی میلانی، که تاکنون هرچه فتوا داده در راه تفرقه مسلمان بوده، به تشیع نزدیک‌تر می‌دانم (شریعتی، ۱۳۸۹ الف، ص ۱۲-۱۳).

در جای دیگر، ملّا را با مترفان یکی دانسته و «ملّا» را کسی معرفی می‌کند که بر سرنوشت مردم حاکم است و مال آنها را غارت می‌کند (شریعتی، ۱۳۸۹ ج، ص ۳۵)، در صورتی که در عرف جامعه، از روحانیت با عنوان «ملّا» تعبیر می‌کنند.

۳. انکار مقامات معصومان علیهم‌السلام

الف. انکار تصرف معصومان در دنیا پس از شهادتشان: طبق عقیده شیعه، معصومان علیهم‌السلام پس از شهادتشان نیز می‌توانند در عالم دنیا کارهایی انجام دهند و در کتاب‌های حدیثی این وارد شده است؛ چنان‌که در جریان ازدواج امام حسن عسکری علیه‌السلام با نرجس خاتون، پیامبر ایشان را خواستگاری کردند و حضرت زهرا علیها‌السلام مسائل اسلام را به ایشان آموختند (صدوق، ۱۳۹۵ ق، ج ۲، ص ۴۲۱). اما شریعتی در جریان ازدواج امام حسین علیه‌السلام با شهربانو، این مطلب را به صورتی نقل کرده که گویا چنین اتفاقی غیرممکن است، هرچند درباره ازدواج امام حسین علیه‌السلام با شهربانو

از نظر احکام قطعی اسلام، گاهی احکام عبد و امه نیز پیش می‌آید و باید احکام آن دانسته شود.

شریعتی در جای دیگر می‌گوید:

می‌دانید که راجع به «بیت الخلاء»، ۲۷ مسئله، تکنیک، و متدیک وجود دارد که اگر آدم بخواید همه آنها را عمل کند باید همه عمرش این‌کاره باشد... (شریعتی، ۱۳۸۸، ص ۱۵۹).

طبق گفتار او، یا این مسائل در احادیث نیامده و علما از روی بیکاری اینها را نوشته‌اند، و یا در احادیث آمده و علما این مطالب را طبق احادیث نوشته‌اند و به نظر شریعتی این احادیث باید کنار گذاشته شود؛ چون امکان عمل به اینها نیست. با مراجعه با کتب حدیث، می‌بینیم که ده‌ها حدیث در این‌باره آمده و در کتاب *مسائل الشیعه* (جلد اول) بیش از ۱۷۰ حدیث در این خصوص ذکر شده است (حرعاملی، ۱۴۰۹ ق، ج ۱، ص ۲۹۹-۳۶۲).

۲. توهین به علمای شیعه

شریعتی در کتاب‌های خود، علمایی را که با حکومت صفویه همکاری داشتند به باد انتقاد گرفته و بدترین تعبیر را درباره آنها به کار برده است و با عنوان «شیعه صفوی» از آنها یاد می‌کند و در جایی درباره آنها می‌نویسد:

منطق شیعه صفوی - چنان‌که گفتم - از منطق بنیانگذار آن ابوسفیان سرچشمه می‌گیرد و به وسیله قدرت‌های حاکم مدعی تشیع، که وارث نظام سفیانی‌اند، تقویت می‌شود (شریعتی، ۱۳۸۷، ص ۸۵).

شریعتی در بحث ثواب اعمال و اذکار، اینها را ساخته روحانیان دانسته، می‌گوید:

چقدر باید رهین منت روحانیت عوضی بود که این تشیع سنگین مسئولیت‌آور و سراسر رنج و تحمل و صبر و جهاد و شهادت را... به چنین تشیع تمام

عالی انسانی می‌توانند در سطح‌های پایین‌تری، مشابه آنها را فراگیرند. اما این صفات عالی انسانی در آنها ذاتی و طبیعی و فطری است و اقتضای جبری جنس و خصوصیت ذاتی نژادشان است و در انسان‌های دیگر اکتسابی است و اختیاری و عرضی و... و در این صورت، پیروان امام از خود امام برترند؛ چون فضیلت ارادی اکتسابی برتر از فضیلت ذاتی ارثی است؛ مثلاً، آنها غیب می‌دانند و انسان نمی‌تواند بداند. آنها دشمنشان را با یک فوت به سگ یا سوسک یا شغال یا خرس و خوک و هر نوع حیوانی که سفارشش را داده باشند، تبدیل می‌کنند و انسان نمی‌تواند. آنها در قنடை اژدها را می‌درانند و انسان را در جامهٔ سلّاح اژدها می‌دراند. فضایل اختصاصی دیگری که برخی از آنها سخت چندش‌آور است و نقلش و حتی تصورش در پس پرده‌های خیال و گوشهٔ خلوت و خاموشی، زشت و نفرت‌بار! «ان فی الجنة نهرأ من لبن لعی و لزهرا و حسین و حسن (شریعتی، ۱۳۸۷، ص ۲۰۹-۲۱۰). مشخص نیست کدام قسمت این بیت شعر چندش‌آور است که شریعتی این‌گونه ذکر کرده است. آیا شریعتی وجود نهری از شیر در بهشت و یا بودن آن برای معصومان علیهم‌السلام، درحالی‌که بر هر دو مطلب روایات زیادی وجود دارد، و یا خلقت نوری ائمه علیهم‌السلام را نمی‌تواند قبول کند؟ درحالی‌که روایات زیادی بر این مطلب در کتب اصلی تشیع آمده است. خلقت ائمه علیهم‌السلام از نور خدا، نه تنها در کتب تشیع، بلکه در کتاب‌های اهل سنت نیز ذکر شده است؛ کتاب‌هایی که چندین قرن قبل از به وجود آمدن صفویه تألیف شده و بعضی از این روایاتی که در کتب اهل سنت آمده در کتاب *احقاق الحق و ازهاق الباطل* ذکر گردیده است (شوشتری، ۱۴۰۹ق، ج ۱۶، ص ۱۰۵-۱۱۶).

اختلاف نظرهایی وجود دارد. شریعتی در این باره می‌نویسد: دختر یزدگرد، تنها بازماندهٔ خاندان سلطنتی ساسانی، به دعوت فاطمه دختر پیغمبر مسلمان می‌شود، به وسیلهٔ پیغمبر به عقد پسرش می‌آید، با پادرمیانی علی از چنگ عمر نجات می‌یابد، با پیشهاد او شوهر انتخاب می‌کند، مهریه‌اش از بیت‌المال مسلمین پرداخته می‌شود... در عین حال، می‌بینیم که پیغمبر و علی و فاطمه (چهره‌های اصلی اهل بیت و شخص پیغمبر) در این داستان حضور دارند و مستقیماً دست در کارند (حتی حضرت فاطمه ۱۸ یا ۸ سال پس از وفاتش!) (شریعتی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۱).

ب. انکار مقامات اهل بیت علیهم‌السلام: ایشان در جای دیگری بیشتر مقامات اهل بیت علیهم‌السلام، مثل خلقت نوری ائمه اطهار علیهم‌السلام، علم غیب و مقامات عالی ایشان در بهشت را منکر شده و آنها را ساختهٔ روحانیان شیعهٔ صفوی دانسته و به حالت تمسخرآمیز از آنها یاد کرده است:

ملّای وابسته به رژیم صفوی با فرشته نشان دادن امام، مقام امام را ارتقا داده است. از محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین خیلی تجلیل کرده و فضایل و مناقب بسیار عظیم و عمیقی را تازگی در ائمه کشف کرده است! و چهارده معصوم را از خمیره‌ای غیبی و جوهری ماورای طبیعی و فوق بشری شمرده و ذات آنها را از ذات انسان جدا نموده و خلقت این چهارده تن را از خلقت آدم استثنا کرده و آنها را عناصری از نور الهی، در صورت ظاهری آدمی تلقی نموده و به گونه‌ای تعبیرشان کرده که اولاً، برخی فضایل انحصاری دارند که نوع انسان هرگز نمی‌تواند داشته باشد، و ثانیاً، برخی صفات و خصوصیات متعالی دارند که برخی از نمونه‌های

چند حدیث توجه کنید تا معلوم شود خاک کربلا با سایر خاک‌ها فرق دارد و اثراتی در این دنیا و آخرت دارد:

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «فِي طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام الشِّفَاءُ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَهُوَ الدَّوَاءُ الْأَكْبَرُ» (ابن قولویه، ۱۳۵۶، ص ۲۷۵).

- عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام (ع) يَقُولُ: «حَنَكُوا أَوْلَادَكُمْ بِتُرْتَبَةِ الْحُسَيْنِ (ع) فَإِنَّهُ أَمَانٌ» (همان، ص ۲۷۸).

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «كُلُّ طِينٍ حَرَامٌ عَلَى بَنِي آدَمَ مَا خَلَا طِينَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ (ع) مَنْ أَكَلَهُ مِنْ وَجَعِ شِفَاةِ اللَّهِ تَعَالَى» (همان، ص ۲۸۶).

۴. انکار واقعیات تاریخی و یا اشتباه در آن

از دیگر نمونه‌های خطای شریعتی، انکار وقایع تاریخی به خاطر ناسازگاری با طرز فکر ایشان است؛ مثلاً او در برخورد امام موسی کاظم عليه السلام با هارون الرشید به خاطر اینکه در این جریان، امام از خلیفه پول درخواست کرده و این با افکار شریعتی ناسازگار است، این جریان را در چند جا رد کرده و اصل داستان را در کتاب *تشیع علوی و تشیع صفوی* آورده است (شریعتی، ۱۳۸۷، ص ۱۵۵-۱۵۶)، و برای اینکه القا کند که این داستان ساخته شیعیان صفوی است، نشانی آن را به *بحار الانوار* مجلسی داده است، درحالی‌که این داستان در کتاب‌های قدیمی مثل *الارشاد* و *الاختصاص* شیخ مفید و *الاحتجاج* طبرسی آمده است (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۵۵؛ طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۹۰).

نمونه دیگر از انکار وقایع تاریخی، انکار قبول اجباری ولایت عهدی توسط امام رضا عليه السلام است. ایشان بر این قایل است به اینکه امام رضا عليه السلام خود به مشهد آمدند و ولایت عهدی را قبول کردند. شریعتی به کسانی که قبول ولایت عهدی را اجباری می‌دانند حمله کرده، می‌نویسد:

درباره علم ائمه عليهم السلام هم روایات زیادی در کتب متعدد، از جمله *بصائر الدرجات* ذکر گردیده که در قرن سوم نوشته شده (صفار، ۱۴۰۴ق، جزء الثانی - الرابع) و ساخته علمای صفویه نیست. شریعتی با این بیان، ائمه عليهم السلام را در حد انسان‌های معمولی تنزل داده است؛ فقط افراد عادل‌ی بودند که آمدند تا امور دنیوی مردم را سرو سامان بخشند!

ج. انکار تبرک خاک کربلا: شریعتی درباره خاک کربلا هم اظهار نظر کرده و آن را با سایر خاک‌ها یکی دانسته است:

شفاعت خاک! شفاعت خون! شیعه صفوی خاک کربلا را به صورت یک ماده خاصی می‌داند که با خاک‌های دیگر زمین و آسمان فرق دارد. عناصر تشکیل دهنده اش چیز دیگری است. دارای خواص فیزیکی و شیمیایی مخصوصی است. در آن، یک «روح»، یک «نیروی غیبی»، یک «اثر شیمیایی» و یک «خاصیت معجزه‌آسای ماورای طبیعی» و یک «کرامت ذاتی جوهری و فضیلت مرموز و نفهمیدنی» پنهان است که آن را ارزش و تقدس دینی داده است... اما یک شیعه علوی می‌داند که خاک حسین با خاک‌های دیگر فرقی ندارد. نیرویی، معجزه‌ای، مانایی، روحی، خاصیت مرموز غیبی و اثر شیمیایی اسرارآمیز و خصوصیت ذاتی و جنسی غیرطبیعی در آن نیست؛ خاک است (شریعتی، ۱۳۸۷، ص ۲۲۹).

شریعتی این مطالب را در صورتی بیان می‌کند که فقط در کتاب *کامل الزیارات*، نوشته ابن قولویه در قرن چهارم، ۳۶ روایت درباره تربت امام حسین عليه السلام آمده و در کتاب‌های معتبر شیعه، مثل *الاستبصار*، *من لا یحضره الفقیه* روایت‌هایی در این خصوص آمده است. از باب نمونه، به

داشتند) و درباره مراسم دینی و تشریفات مذهبی آنجا تحقیق کرد، مطالعه کرد و بسیاری از آن سنت‌ها و مراسم جمعی مذهبی و تظاهرات اجتماعی مسیحیت و برگزاری و نقل مصیبت‌های مسیح و حواریون و شهدای تاریخ مسیحیت و نیز علایم و شعائر و ابزارها و وسایل خاص این مراسم و دکورهای ویژه محافل دینی و کلیسا را اقتباس کرد و همه را به ایران آورد و در اینجا، به کمک روحانیون وابسته به رژیم صفوی، آن فرم‌ها و رسوم را با تشیع و تاریخ تشیع و مصالح ملی و مذهبی ایران تطبیق دادند و به آن قالب‌های مسیحی اروپایی، محتوای شیعی ایرانی بخشیدند، به طوری که ناگهان در ایران سمبل‌ها و مراسم و مظاهر کاملاً تازه‌ای که هرگز نه در ملیت ایران سابقه داشت و نه در دین اسلام و نه در مذهب شیعی، به وجود آمد. مراسمی از نوع تعزیه‌گردانی، شبیه‌سازی، نعل و کتله و عمارت و پرده‌داری و شمایل‌کشی و معرکه‌گیری و قفل‌بندی و زنجیرزنی و تیغ‌زنی و موزیک و سنچ‌زنی نوحه‌سرایی و فرم خاص و جدید و تشریفاتی؛ «مصیبت‌خوانی» و «نوحه‌سرایی جمعی»... که همه شکلش اقتباس از مسیحیت است و هرکس با آن آشناست، به سادگی تشخیص می‌دهد که تقلید است (شریعتی، ۱۳۸۷، ص ۱۶۹-۱۷۰).

این مطلب در حالی بیان می‌شود که عزاداری بر امام حسین علیه السلام از زمان شهادت آن حضرت رایج بوده و استفاده از طبل در عزاداری در قرن چهارم رواج یافته است و ابرسن‌کشیر در این‌باره نوشته است: «رافضیان در دولت آل بویه، در حدود سال ۴۰۰ هجری [در عزاداری حسین علیه السلام] به اسراف و زیاده‌روی گراییدند. در بغداد و

... مدافع مؤمن همین امام و تشیع او، عمل امام را چنین توجیه می‌کند که «نه خیر، آقا امام علیه السلام را در فشار و تنگنا قرار دادند... گفتند که اگر ولایت‌عهدی را قبول نکنی تو را می‌کشیم... و لذا، امام علیه السلام هم - همین جوری - مجبور شدند ولیعهد بشوند!» کجای این توجیه را می‌شود به حساب دفاع از شیعه و تشیع گذاشت؟ (شریعتی، ۱۳۸۸، ص ۱۵۷).

شریعتی این را در حالی مطرح می‌کند که در منابع کهن، به قبول اجباری ولایت‌عهدی توسط امام رضا علیه السلام اشاره شده است (ابوالفرج اصفهانی، بی تا، ص ۴۵۵؛ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۲۵۹؛ صدوق، ۱۳۷۸، ج ۲، ۱۴۰).

در نمونه‌ای دیگر، به مخالفت زبیر با حضرت علی علیه السلام در جریان شورا اشاره می‌کند که ذکر شد. در خصوص حجر بن عدی می‌گوید: وقتی معاویه در مسجد، حضرت علی علیه السلام را لعن کرد حجر اعتراض نمود و این موجب کشته شدن حجر گردید (شریعتی، ۱۳۸۸، ص ۱۳۷)، در حالی که اعتراض حجر به زیاد بن ابیه بود و او حجر و یارانش را به طرف معاویه فرستاد و در بین راه، در «مرج عذراء» به دستور معاویه کشته شدند (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۲۵۶).

۵. اقتباس روضه‌خوانی از اروپا و مسیحیت

شریعتی روضه و شبیه‌خوانی را کار صفویه و اقتباس از مسیحیت می‌داند و در این‌باره چنین می‌نویسد:

اکنون که رژیم صفوی به اینها [نمادها، علایم و مراسم اجتماعی] همه احتیاج دارد باید کاری کند. این کار بسیار ساده انجام شد: یک مقام رسمی وزارتی «وزیر امور روضه‌خوانی» به وجود آمده و شخصیتی به اسم مأموریت یافت تا در این زمینه دست به کار شود. ... وزیر امور روضه‌خوانی و تعزیه‌داری رفت به اروپای شرقی (که در آن هنگام صفویه روابط بسیار نزدیک و مرموز ویژه‌ای با آنها

کار حسین برای آن است که با گریه بر مرگش، لش بودن خود را جبران کنیم و ثوابی نثار ارواحمان؟ یا با پیروی از او، لش بودن را در خویش بمیرانیم و روح حیات را بر کالبد مرده‌های متحرکمان بدمیم؟ (شریعتی، ۱۳۸۸، ص ۱۹).

۶. اعتقادات شیعه در نگاه شریعتی

شریعتی در آخر کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی، به بررسی تک‌تک مبانی اعتقادی شیعه پرداخته و آنها را از دیدگاه تشیع علوی و تشیع صفوی بررسی کرده و خود را نماینده تشیع علوی و تشیع راستین دانسته و در بحث «شفاعت»، به صراحت اعلام کرده است که شفاعت را آن‌گونه من می‌فهمم با بینش علوی مطرح می‌کنم (شریعتی، ۱۳۸۷، ص ۲۲۴). شریعتی در تعاریفی که از مبانی اعتقادی شیعه ارائه می‌کند، نمی‌گوید که براساس کدام منبع و کدام روایت و آیه به این تعریف رسیده است و فقط نظر خود را بیان کرده است. در اینجا، بعضی از آنها را بررسی می‌کنیم:

الف. عصمت: شریعتی در تعریف «عصمت» می‌نویسد: «عصمت به این معناست که رهبر مردم، رهبر جامعه، کسی که سرنوشت مردم به دست اوست و رهبری ایمان مردم با او، باید فاسد و خائن، ضعیف و ترسو و سازشکار نباشد؛ هرگز گرد پلیدی نگردد. و «عصمت» به این معنا مشتی محکم است به دهان هر کس که ادعای حکومت اسلامی دارد، ولی ضعیف و پلید و فاسد و خیانتکار است. اعتقاد شیعه به عصمت، همواره این اقلیت را وامی‌داشت که در یک عصمت اجتماعی و فکری، از تماس و آلودگی با قدرت‌های آلوده محفوظ بماند. در تاریخ اسلام، عصمت ضربه‌ای بود دایمی که همه خلفا و وابستگان خلفا، که خود را جانشینان پیغمبر اسلام می‌دانستند و مانند هر حاکم یونان و روم و شرق و غرب بر مردم حکومت می‌کردند، رسوا و محکوم سازد و هرگز

سایر شهرها در روز عاشورا، مردم در بازار و خیابان‌ها طبل می‌زدند و بر سرشان کاه و خاکستر می‌پاشیدند. و [به رسم عزاداری] بر خیمه‌ها کرباس آویخته بودند و می‌گریستند و بسیاری از آنها برای همدردی با حسین، آب نمی‌نوشیدند. زنان با صورت‌های باز می‌گریستند و به صورت و سینه خود می‌زدند و با پای برهنه به بازارها می‌آمدند» (ابن‌کثیر، بی‌تا، ج ۸، ص ۲۲۰).

این‌گونه مراسم عزاداری و سوگواری گاهی حتی با مخالفت اهل سنت مواجه می‌شد و آنها هم می‌خواستند مقابله به مثل کنند؛ چنان‌که ابن‌کثیر می‌نویسد: در سال ۳۶۳ قمری جاهلان سنی دسته به راه انداختند و شبیه عایشه، طلحه و زبیر را ساختند و گفتند: با یاران علی می‌جنگیم، که در این فتنه، تعدادی از طرفین کشته شدند (همان، ج ۱۱، ص ۲۱۳).

این عمل اهل تسنن، که شبیه جنگ جمل را درست کردند، نشان از آن دارد که شیعیان در آن زمان شبیه‌خوانی می‌کردند و اهل تسنن برای مقابله به مثل، به چنین عملی اقدام نمودند. سیر تاریخی عزاداری برای امام حسین علیه السلام در کتاب تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهداء علیه السلام (جلد دوم، بخش سوم، فصل سوم) آمده است (پیشوایی و دیگران، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۳۳۲-۴۶۰).

شریعتی در جای دیگر، به عزاداری‌های مرسوم اشکال گرفته، آن را نمی‌پسندد و نظرش بر این است که فقط باید از امام حسین علیه السلام درس گرفت:

مسئله این است که برای سرور شهیدان عالم - که تا لحظه شهادت، زنده میرا بود و بعد از شهادت، زنده جاوید است و حی حاضر همه زمان‌ها و زمین‌ها - عده‌ای مرده متحرک، عزاداری می‌کنند و نمی‌فهمند که این‌گونه عزاداری برای مرده ذلیلی چون خود اوست، نه برای زنده جاویدی چون حسین! اختلاف بر سر این است که

الهی نیز شامل حال معصوم می‌شود که ملکه گناه نکردن در او وجود داشته باشد. آیه ذیل بر این مطلب دلالت دارد: ﴿وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَصُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾ (نساء: ۱۱۳).

ولی در تعریفی که شریعتی از «عصمت» ارائه کرده، به این جنبه توجه نشده است و شخص خودش می‌تواند به آن دست یابد و در واقع، همان «عدالت» است و داعی، که به وسیله آن انجام گناه ممتنع باشد، وجود ندارد.

ب. شفاعت: شریعتی شفاعت را نیز بر اساس برداشت خود معنا می‌کند و به آیه و روایتی در این باره اشاره می‌نماید. در این باره می‌نویسد:

حتی پیغمبر فاطمه‌اش را از اینکه در برابر عدالت حاکم بر هستی و در برابر حاکم بر جهان بتواند یاری کند و از بیراهه نجاتش دهد، مأیوس می‌کند. فاطمه باید خودش فاطمه شود. دختر محمد بودن آنجا به کارش نمی‌آید. اینجا می‌تواند به کارش آید و آن هم برای فاطمه شدن، و اگر نشد باخته است. و «شفاعت» یعنی این، نه تقلب در امتحان، پارتی‌بازی و قوم و خویش‌بایی و باندبازی در محاسبه حق و عدل خدا و دست بردن در نامه اعمال و وارد کردن اطرافیان از دیوار یا از درهای مخفی به بهشت... من نه تنها شفاعت پیامبر را قبول دارم، بلکه شفاعت امام را معصوم را نیز و حتی شفاعت صالحان و مجاهدان بزرگ را و... چه می‌گوییم؟ حتی معتقدم که زیارت «خاک»، «تربت حسین» نیز گناهکار را می‌بخشد و این بدان‌گونه است که در روح و اندیشه انسانی که به این نمونه‌های بزرگ انسانیت و ایمان می‌اندیشد اثری

قابل تحمل و پذیرش نباشند. عصمت و اعتقاد به عصمت یک پرده‌ای بود بین توده مردم و حکومت‌هایی که می‌خواستند از توده‌ای به نام «دین» بهره‌کشی کنند» (شریعتی، ۱۳۸۷، ص ۲۰۸-۲۰۹). تعریفی که شریعتی از «عصمت» ارائه می‌دهد چند اشکال دارد:

اولاً، بدون دلیل بیان شده است و نمی‌گویند که بر اساس کدام آیه و روایت یا تبیین قطعی عقلی چنین تعریفی ارائه کرده است. همچنان‌که «دین» را براساس دید دنیوی تبیین می‌کند، «عصمت» را همچنین مربوط به امور حکومتی می‌داند.

ثانیاً، این تعریف نه مانع اغیار است و نه جامع افراد، و چه بسا افرادی باشند که طبق تعریف شریعتی معصوم باشند، ولی از نظر اعتقادات تشیع، معصوم نیستند، و یا افرادی که دارای مراتب مذکور باشند. ولی هیچ‌گاه کسی قایل به عصمت آنها نباشد، و یا افرادی از معصومان عليهم السلام که با این تعریف، از حوزه عصمت خارج می‌شوند، مثل امامانی که در بعضی از زمان‌ها مجبور به سازش و صلح با حاکم ظالم زمان خود می‌شوند؛ مثل امام علی عليه السلام در دوره خانه‌نشینی و یا امام حسن عليه السلام.

ثالثاً، عصمتی که در کتب کلامی از آن بحث می‌شود و انبیا و ائمه اطهار عليهم السلام دارای آن هستند، هم عصمت در وحی است که در دریافت، ابلاغ و تبیین وحی معصوم هستند و از خطا و اشتباه در این زمینه مصون هستند و هم عصمت در کردار و رفتار است. در تعریفی که شریعتی از «عصمت» آورده، اصلاً به بعد اول اشاره نشده است. درست است که امامان دریافت وحی ندارند، ولی ایشان نیز باید در ابلاغ و تبیین وحی - چنان‌که بر پیامبر اعظم نازل شده است - هیچ‌گونه خطا و اشتباهی نداشته باشند. رابعاً، در عصمت، با اینکه معصوم با اختیار خود گناهی انجام نمی‌دهد و عصمت جبری نیست، ولی با این همه، موهبت

عقاب مخالفت تکلیفی خلاص گردد، بدون اینکه تکلیف را انجام دهد، در اینجا متوسل به شفاعت می‌گردد، و مورد تأثیر شفاعت هم‌همین جاست» (طباطبائی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۳۹). آیت‌الله مصباح در این باره می‌نویسد: «مؤمنی که مرتکب عمل زشتی شود و یا با اینکه قدرت بر عمل داشته است واجبی را ترک کند و بدون توبه یا تکفیر و جبران گناه از دنیا برود؛ ولی، واجد شرایط شفاعت باشد که او نیز به وسیله شفاعت آمرزش می‌یابد و وارد بهشت می‌شود» (مصباح، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۲۷).

درست است که شفاعتی که منظور شیعه است در جهان آخرت است و موجب نجات گناه‌کاران می‌گردد، ولی در شفاعت، شفاعت‌شونده باید شروطی داشته و شایستگی برخوردار از شفاعت را دارا باشد. البته این شروط به نام و فامیل نیست تا اشکال پارتی‌بازی پیش آید، بلکه با شایستگی‌هایی که دارد، مشمول شفاعت شفیعیان قرار می‌گیرد تا از بعضی گناهانش چشم‌پوشی شود.

ج. عدل: شریعتی «عدل» را نیز بر اساس برداشت خود از دین معنا می‌کند و جنبه دنیایی به آن می‌دهد. او «عدل» را به معنای عدالت اجتماعی می‌گیرد و در این باره می‌نویسد: در تشیع علوی، «عدل» به این معناست که هر خیانتی در جهان حساب دقیق دارد و غیرقابل گذشت؛ چنان‌که هر خدمتی نیز. اعتقاد به اینکه خدا عادل است، یعنی: عدل به عنوان یک نظام مصنوعی که سیاست یا حزب باید در جامعه بشری ایجاد کند، نیست. در تشیع علوی، که عدل منسوب به خداوند می‌شود، به این معناست که عدل زیربنای جهان است و جهان‌بینی مسلمین بر عدل است. بنابراین، اگر جامعه‌ای بر اساس عدل نیست، یک جامعه بیمار، منحرف و موقتی است و محکوم به زوال. اما در تشیع صفوی، «عدل» یعنی: خدا

تغییردهنده و انقلابی می‌گذارد، انسان را دگرگون می‌کند، ضعف‌ها و ترس‌ها و پلیدگرایی‌ها و بت‌پرستی‌ها و شخصیت‌پرستی‌ها و بردگی زر و زور را در او می‌کشد... و فاطمه به شفاعت محمد فاطمه شد که شفاعت در اسلام، عامل کسب «شایستگی نجات» است، نه وسیله «نجات ناشایسته». این فرد است که باید شفاعت را از شفیع بگیرد و سرنوشت خود را بدان عوض کند؛ یعنی سرنوشتش را چنان تغییر دهد که شایسته تغییر سرنوشتش باشد (شریعتی، ۱۳۸۹، ب، ص ۱۵۰-۱۵۱).

با اینکه شریعتی در این قسمت از سخنانش نوعی تقدس و برتری به خاک کربلا می‌دهد، ولی در جای دیگر (شریعتی، ۱۳۸۷، ص ۲۲۹)، خاک کربلا را با سایر خاک‌ها یکسان دانسته و فرقی بین آنها ندیده است، که این نوعی تناقض در گفتار است.

ایشان چنان‌که مشاهده می‌شود هرچند می‌گوید شفاعت را قبول دارم، ولی «شفاعت» را به معنای اصلی آن انکار می‌کند، و شفاعت را نوعی تعلیم و آموزش می‌داند که موجب نجات می‌شود و با این بیان، شفاعت محدود به این دنیا می‌شود، درحالی‌که اصل بحث شفاعت در آخرت است و در این باره، آیات و روایاتی وارد شده است:

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» (طه: ۱۰۹-۱۱۰).

- روی اصحابنا عن النبي ﷺ: «أنتي اشفع يوم القيامة فاشفع و يشفع علي فيشفع و يشفع اهل بيتي فيشفعون و ان أدنى المؤمنين شفاعة ليشفع في اربعين رجلا من اخوانه كل قد استوجب النار» (ابن شهر آشوب، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۱۹). علامه طباطبائی در این باره می‌نویسد: «اگر شخصی بخواهد به ثوابی برسد که اسباب آن را تهیه ندیده، و از

حال باید پرسید که آیا اختلاف شیعه با دیگر فرق اسلامی در موضوع «عدل» مربوط به عدالت اجتماعی است؟ و آیا کسی هست که مسلمان باشد و قایل به عدالت اجتماعی نباشد؟ و یا بحث درباره عدل الهی در قیامت است؟ در این زمینه، فرقه‌هایی به وجود آمده‌اند و کاش شریعتی قبل از اظهار نظر به کتب اعتقادی و کتب ملل نحل مراجعه می‌کرد و می‌دید که کدام معنای «عدل» موجب اختلاف در بین مسلمانان شده است. و کاش می‌دانست که این یک بحث علمی است، نه بحث شعاری!

د. تقلید: شریعتی درباره «تقلید» می‌نویسد:

در روزگاری که رهبری مشخص و علنی نیست، و دستگاه‌های تبلیغاتی و ارتباطی نمی‌توانند آزادانه عمل کنند، کنجکاوی کردن، اما و اگر کردن و لعل کردن در مبارزه خطرناک است. باید اطاعتی کورکورانه و تشکیلاتی داشت، و همین که فرمان از رهبری قابل اعتماد رسید، بی‌چون و چرا اطاعت کرد. همان چیزی که در تشکیلات مبارزه مخفی می‌گویند: «بی‌چون و چرا از رهبر اطاعت کنید، بی‌شک اگر منحرف شد، می‌توانید او را از پشت پنهانی بزنید، اما از او رسماً سرپیچی نکنید!» این معنای «تقلیدی» است که در تشیع وجود داشت و شیعه بر اساس آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹) توجیه می‌کند و امام را اولی‌الامر می‌داند که خدا اطاعتش را در ردیف اطاعت از رسول بر شمرده است، و همین تقلید نیز برای رهبر غیر امام که نایب اوست، در شیعه شناخته می‌شود. می‌بینیم این تقلید یک تقلید اجتماعی و تشکیلاتی در یک نظام مسئول و مجاهد است، نه تقلید عقلی و بی‌مسئولیت (شریعتی، ۱۳۸۸، ص ۲۰۲).

می‌بینیم که شریعتی تقلید را مربوط به امور اجتماعی و

عادل است و ظالم نیست. خوب، فایده‌اش چیست؟ یعنی: بعد از مرگ، یزید را می‌برد به جهنم و امام حسین را می‌برد به بهشت. خوب، حالا چی؟ حالا؟ در دنیا؟ اصلاً ربطی به حالا ندارد، موضوعی علمی است، بحث علمی است و مربوط به فلاسفه الهی! به مردم ربطی ندارد! (شریعتی، ۱۳۸۷، ص ۲۱۴) شریعتی در کتاب میقات با ابراهیم نیز همین مطلب را آورده است:

اصل «عدل» که ما می‌گوییم جزو اصول مذهب ماست، به این معنا که ما می‌فهمیم که «خدا عادل است و ظالم نیست»، معنا ندارد. ما که برای خدا نمی‌توانیم تکلیف معلوم کنیم! هر کاری که خدا می‌کند، مسلماً بر اساس عدل است، ولو ما عدالتش را نفهمیم. خدا عادل است و ظالم نیست، یعنی: یکی از صفات قطعی و ذاتی جبری هستی عدل است. بنابراین، اگر در جامعه‌ای ظلم وجود دارد، حالت طبیعی ندارد؛ حالت موقتی است، عرضی است، نابودشدنی است. حالت طبیعی جامعه حالت عدل است؛ برای اینکه عدل نظام جهان است؛ به خاطر اینکه جهان تجلی صفات خداوند است و ساخت دست و اراده خداست. بنابراین، ستم و ظلم در جامعه، در چنین جهان و جهان‌بینی‌ای توجیه‌پذیر با دین نیست (شریعتی، ۱۳۸۹، ص ۲۰۵). می‌گوییم: «عدلی که شیعه تکیه دارد، اساسی‌ترین ابعاد معنی‌اش، مبارزه ضدطبقاتی است» و او که نمی‌فهمد چه می‌گوییم، می‌پندارد که دارم از عدلی دیگر می‌گوییم و «عدل شیعه به طبقات اجتماعی مربوط نیست، مربوط به آخرت است» (شریعتی، ۱۳۸۸، ص ۱۷۷).

حرعاملی، محمدبن حسن، ۱۴۰۹ق، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.

خسرویناه، عبدالحسین، ۱۳۸۹، *آسیب‌شناسی دین پژوهی معاصر*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

—، ۱۳۹۲، *نقد و ارزیابی دیدگاه‌های دین‌شناختی شریعتی*، تهران، کانون اندیشه جوان.

شریعتی، علی، ۱۳۸۷، *مجموعه آثار*، ج ۹ (تشیع علوی و تشیع صفوی)، چ دهم، تهران، چاپخش و بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی.

—، ۱۳۸۸، *مجموعه آثار*، ج ۷ (شیعه)، چ چهاردهم، تهران، الهام و بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی.

—، ۱۳۸۹الف، *مجموعه آثار*، ج ۱ (با مخاطب‌های آشنا)، چ ششم، تهران، چاپخش و بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی.

—، ۱۳۸۹ب، *مجموعه آثار*، ج ۱۳ (فاطمه فاطمه است)، چ بیست و پنجم، تهران، چاپخش و بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی.

—، ۱۳۸۹ج، *مجموعه آثار*، ج ۲۲ (مذهب علیه مذهب)، چ نهم، تهران، چاپخش و بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی.

—، ۱۳۸۹د، *مجموعه آثار*، ج ۲۹ (میعاد با ابراهیم)، چ یازدهم، تهران، دیدار و بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی.

—، ۱۳۹۰الف، *مجموعه آثار*، ج ۸ (نیایش)، چ هفدهم، تهران، الهام و بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی.

—، ۱۳۹۰ب، *مجموعه آثار*، ج ۱۳ (هبوط در کویر)، چ سی و یکم، تهران، چاپخش و بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی.

شوشتری، قاضی نورالله، ۱۴۰۹ق، *احقاق الحق و ازهاق الباطل*، قم، مکتبه آیه‌الله المرعشی النجفی.

صدوق، محمدبن علی، ۱۳۷۸ق، *عیون اخبار الرضا*، تهران، جهان.

—، ۱۳۹۵ق، *کمال‌الدین و تمام‌النعمه*، چ دوم، تهران، اسلامیه.

صفار، محمدبن حسن، ۱۴۰۴ق، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد*، چ دوم، قم، مکتبه آیه‌الله المرعشی النجفی.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۵، *المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین.

طبرسی، احمدبن علی، ۱۴۰۳ق، *الإحتجاج علی اهل اللجاج*، مشهد، مرتضی.

طبری، محمدبن جریر، ۱۳۸۷ق، *تاریخ الأمم و الملوک*، چ دوم، بیروت، دارالتراث.

مصباح، محمدتقی، ۱۳۹۱، *اخلاق در قرآن*، چ پنجم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی‌الله‌عنه.

مطهری، مرتضی، ۱۳۸۶، *نامه تاریخی استاد مطهری به امام خمینی رضی‌الله‌عنه*، تهران، صدرا.

مفید، محمدبن محمد نعمان، ۱۴۱۳ق، *الإختصاص*، قم، الموتر العالمی لالقیة الشیخ المفید.

موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۷۸، *صحیفه امام*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رضی‌الله‌عنه.

تشکیلاتی می‌داند و کسی که باید از او تقلید کرد به عنوان یک فرمانده در مبارزه است و چنین شخصی باید قابل اعتماد باشد و آیا اینکه متخصص در دین باشد یا نه، و یا سایر شرایط را داشته باشد یا نه؟، مطرح نیست. در دیدگاه شریعتی، این تقلید عقلی نیست، بلکه تشکیلاتی است، در صورتی که در تشیع، تقلید یک امر عقلانی و رجوع به متخصص است.

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب ذکر شده و شواهدی که از کتاب‌های شریعتی ذکر شد، ایشان دین را براساس نگاه دنیایی تبیین کرده و هدف دین را آباد کردن دنیای مردم دانسته است. شریعتی برای اثبات این عقیده خود، تمام اعتقادات و احکام دین را بر اساس همین دیدگاه توضیح داده و آنچه را با دیدگاهش موافق نبوده به شدت رد کرده است، گرچه در کتاب‌های تاریخی و حدیثی آمده باشد. او در این باره از توهمین و اهانت به علما باکی ندارد و اگر شخصی مسیحی، یهودی یا حتی کافر باشد، اما اعمال و رفتارش با دیدگاه‌های او یکسان باشد در نظرش، از علمای شیعه، که مخالف دیدگاه وی هستند، برتر است.

منابع

ابن شهر آشوب مازندرانی، محمدبن علی، ۱۳۶۹ق، *مشابه القرآن و مختلفه*، قم، بیدار.

ابن قولویه، جعفر بن محمد، ۱۳۵۶، *کامل الزیارات*، نجف، دارالمرتضویه.

ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، بی‌تا، *البدایة و النهایة*، بیروت، دارالفکر.

ابوالفرج اصفهانی، بی‌تا، *مقاتل الطالبین*، بیروت، دارالمعرفه.

انصاری، محمدعلی، ۱۳۵۱، *دفاع از اسلام و روحانیت*، قم، چاپخانه مهر استوار.

پیشوایی، مهدی و دیگران، ۱۳۹۲، *مقتل جامع سیدالشهداء*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی‌الله‌عنه.

جعفریان، رسول، ۱۳۹۰، *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی سیاسی ایران*، تهران، علم.